



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۱۷/۱۷



محمد عارف عباسی

## کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲

### بگشودن درب جهنم به روی افغانستان!



مقتضیات عصر و زمان، هر کشوری را با قافله تمدن هم گام ساخته و مساعی برای تغییر، اصلاح و بهبود شرائط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در صدر نصب العین مقامات رهبری هر کشوری جا می گیرد. چین مملکت دو دهه پیش و هندوستان هند پانزده سال قبل نیست، که اصلاحات بدون تغییر در ساختار نظام ها عملی شد.

در اواسط قرن بیست و اوائل قرن بیست و یک تحولات چشم گیری برای تحقق یافتن این اصل در تغییر نظام های خود کامه، مطلق العنان و استبدادی به نظام های مردم سالار و دموکراتیک صورت گرفت و یا تغییرات بنیادی در نظام های بر سر اقتدار غرض هم سویی با ایجابات زمان و فراهم آوری زمینه برای تمثیل اراده مردم در تعیین سرنوشت وطن شان مطابق روحیه اصل حاکمیت ملی تدابیری اتخاذ گردید. اما کودتا نظامی به هیچ وجه جنبه قانونی نداشته و پیامد های آن استبداد، دیکتاتوری، حکومت یک حزبی و محو اصول دموکراسی و آزادی های مدنی مردم بوده.

افغانستان هم از این امر مستثنی نبوده زعامت مملکت نیاز مبرم به این تغییر را به حیث یک واقعیت درک کرده تحولات عصر و زمان و فشار افکار قشر منور و پیش تاز برای دستیابی به آزادی های مدنی اراده آن آفرید که در آئینه ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی باید هر دو انگیزه مورد دقت قرار گرفته و بالاخص خواسته های مشروع مردم انعکاس یابد، تا اگر افغانستان نخستین گام را به صوب یک نظام دموکراتیک و مردم سالار بردارد. احساس آن پدیدار گشت تا میان رشد و انکشاف اقتصادی و آزادی های مدنی مردم توازن ایجاد گردیده یکی فدای دگر نشود.

در سال ۱۹۶۴ به دستور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه قانون اساسی نو افغانستان توسط اهل خبره، دانشمندان و متخصصین حقوق و علوم سیاسی بعد از تحقیق و مطالعات قوانین ممالک پیش کسوت دموکراسی مطابق به شرائط و احوال اجتماعی افغانستان ترتیب و تدوین گردید؛ که یکی از مترقی ترین و دموکراتیک ترین قوانین اساسی در جهان سوم بود که بعد از تصویب شورای ملی و صحنه پادشاه مورد تطبیق قرار گرفت.

در این قانون مطابق اصل دموکراسی حکومت از سلطنت جدا و اعضای خاندان سلطنتی از عضویت در کابینه و شرکت در فعالیت های سیاسی ممنوع قرار داده شدند.

چون بحث روی کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ هجری شمسی است باید عوامل و انگیزه های کودتا را حتی الامکان فارغ از دخالت احساسات، علائق و سلائق شخصی بر بنیاد مسؤلیت و رسالت ملی واقع بینانه با کمال امانت داری و صادقانه نه افواها و افتراحت و اتهامات بی اساس مورد ارزیابی قرار داد.

## رهبر کودتا:

در ظاهر امر رهبری این کودتا را محمد داؤد خان شهید برعهده داشت. جناب شان یک مثال بارز وطن پرستی، ترقی خواه بوده، نزد جوانان و قشر مترقی محبوبیت خاص داشتند، و دارای اعتبار خاص اجتماعی بوده، شخص مؤمن متقی و پرهیزگار بودند، زندگی ساده و بدون تجمل داشتند. عضو خاندان شاهی و درجمله شهزادگان محسوب شده مردم ایشان را سردار صاحب خطاب می کردند، به رفاه و آسایش زیستند و هیچ نوع محرومیتی را در زندگی تجربه نکردند، از لحاظ احساسی وجه مشترکی با عوام الناس نداشته رنج و درد و محرومیت های مردم را تجربه نکرده آن را درک نمی توانستند ولی آن را به حیث ابزار سیاسی بکار می بستند. خود خواهی و غرور و تکبر از خلاء های بزرگ طبیعی شان بود، شخص کینه توز بوده اگر با کس سر خصومت می گرفتند زندگی را بر آن شخص دشوار می ساختند، می گفتند خدا هر کسی را از غضب داؤد خان در امان نگهدارد، خشن طبیعت و مستبد خو بوده و علائق قومی بر کردار شان مستولی بود. تبعیض طلب بوده بر بعضی اقلیت های قومی و مذهبی محدودیت های غیر عادلانه وضع نموده بودند. هرگز به اشتباه خود معترف نبوده در انتخاب دوستان خود تشخیص سالم نداشته مداح و متملق بیشتر مورد اعتماد و پسند شان بود، نهایت خوش باور بودند و فرصت طلبان از این جوانب ضعیف خصائل شان کمال بهره برداری را نمودند.

همواره در مقام فرمانروایی بوده تا فرمان برداری در طول حیات کاری در مقامات بلند ایفای وظیفه نموده با فراغت از حربی پوهنتون به رتبه فرقه مشری به حیث رئیس تنظیمیه و قوماندان عسکری مشرقی، قندهار و قومندان قوای مرکز ایفای وظیفه نموده زبردستان را گهی شخصاً لت و کوب می نمودند. به تشکلات و سازمان دهی های سیاسی پرداختند تا اگر جای پای میان طبقه روشن فکر و جوان پیدا نمایند. طرز تفکر سیاسی شان سوسیالیست مشربی بوده و با اعضای حزب چپ گرا قبل از ایجاد حزب دموکراتیک خلق روابط داشتند. به اشخاص قریب و معتمد خود هدایت می دادند که جوانان فامیل خود را برای پرورش اندیشه های سیاسی به بیرک کارمل معرفی نمایند. (متکی به اسناد)

محمد داؤد خان در سال ۱۹۵۳ به حیث صدراعظم، مؤظف تشکیل کابینه شده و تا سال ۱۹۶۳ در این سمت باقی ماندند.

در طول ده سال صدارت محمد داؤد خان بعد از رد درخواست افغانستان برای کمک نظامی از طرف امریکا و بی اعتنایی و بی حرمتی در برابر نمایندگان حکومت، داؤد خان درب دوستی و مناسبات همه جانبه را به روی شوروی، که از آرزو های دیرینه آن کشور بود بکشود، و کمک ۱۰۰ میلیون دالر آن کشور و تطبیق دو پلان پنج ساله تحت زعامت و رهبری اعلیحضرت محمد ظاهر شاه انکشافات قابل ملاحظه در ساختار زیر بناهای اقتصادی و اجتماعی افغانستان رونما شده و در اثر رهایی زنان از چادری موقع مفید و مناسبی برای سهم گیری طبقه اناث در ساحات اجتماعی و اقتصادی فراهم شد. موقع تحصیلات عالی و مسلکی توسط شوروی بطور سخاوتمندانه به روی افغانان باز شد که بعضی مسلمان می رفتند و اکثراً کافر بر می گشتند. فرصت های تحصیلی در امریکا و غرب جزء کمک های اقتصادی و تخنیکی شان بود. پروژه های شامل پلان های پنج ساله از عواید ملی، قرضه ها و کمک های بلاعوض ممالک دوست و مؤسسات بین المللی تمویل می شد.

سیاست خارجی متکی بر اصل بیطرفی و عدم شمول در پیمان های نظامی بوده و افغانستان عضو سازمان ممالک غیر منسلک بود. ولی تمایلات سیاسی اش به جانب شوروی ملموس بود.

علی الرغم این همه انکشافات اقتصادی جامعه از لحاظ حقوق مدنی در اختناق و استبداد نگهداشته شده مطبوعات در انحصار دولت بوده از آزادی بیان و عقاید خبری نبود و در طول این ده سال شخصیت هایی بدون محکمه و ثبوت جرم عقب میله های زندان در دهمزنگ قرار داشتند.

سیاست بغرنج پشتونستان خواهی محمد داؤد خان بدون یک نصب العین شفاف و مشخص که توسط شوروی و هندوستان طراحی شده بود و دو حمله نظامی بر شنوار صوبه باجور و شکست خوردن قوای افغانستان مخصوصاً حمله دومی با قوت های بیشتر که مورد حملات طیارات جت پاکستان قرار گرفت و تلفات سنگین به عساکر افغانستان و مردم کمر وارد و یک تعداد سپاه افغانستان توسط پاکستان به اسارت گرفته شده در برابر خبرنگاران خارجی به نمایش گذاشته شدند.

این سانحه لطمه شرم آوری به حیثیت و آبروی افغانستان وارد کرد.

پاکستان در سال ۱۹۶۱ سرحد خود را به روی افغانستان بست که خسارات بزرگ مالی را برای زارعین، تجار و عوام الناس افغانستان بار آورد، و شوروی درب تجارت خود را باز نموده به حیث یک جانب عمده تجارت با افغانستان در چوکات موافقتنامه تجارت بارتر قرار گرفت. در نتیجه افغانستان در استثمار اقتصادی شوروی عمیق تر سقوط کرد.

از جانبی اصلاح طلبان افغانستان خواهان آزادی های مدنی شده و پایان بخشیدن به روش های استبدادی را می خواستند. چه در این ده سال بعد از پایان بخشیدن دور کم دوام درخشش اشعه آزادی در صدارت شاه محمود خان، روش استبدادی و مطلق العنانی توسط داؤد خان در پیش گرفته شد.

داؤد خان در اواخر دوره صدارتش شهرت، محبوبیت و اعتبار اجتماعی خود را میان مردم از دست داد.

لذا برای ایجاد یک تغییر بنیادی در سیاست خارجی و تحقق آرمان های اصلاح طلبی و آزادی های مدنی از داؤد خان تقاضای استعفی صورت گرفت، ولی او با خشونت این تقاضا را رد نموده طی نامه به پادشاه پیشنهاد تدوین قانون اساسی را نمود که دولت یک حزبی را تشکیل نموده و طبعاً خود را در رأس آن می دید و در مورد حزبش هم حدس و گمان موجود بود. ولی بالاخره داؤد خان استعفی داد اندر این خیال که پادشاه باز به وی مراجعه می کند. اما قانون اساسی ۱۹۶۴ در برابر او به روی داؤد خان و رؤیا هایش بست.

## داؤد خان و تخریب دهه دموکراسی:

با تدوین قانون اساسی جدید که توسط آن بنیاد تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گذاشته شد چون طفل نوبه پا آمده قدمهای لرزان و محتاطانه و آزمایشی خود را در جامعه بر میداشت، پائین بودن سطح دانش مردم، عدم رشد خرد سیاسی، نبود تجربه و فقدان فهم کامل اصول دموکراسی و حاکمیت قانون و تا حدی هم نا باوری نزد مردم دموکراسی جوان را آسیب پذیر ساخته در آزمون بزرگ قرار داد لذا تعبیرات غلط از آزادی صورت گرفت و فعالیت های سیاسی دستوری و مهندسی شده و یا در نابلدی و نا فهمی بیشتر جنبه آشوب گری داشت و تحمل پذیری و تعهدات صادقانه دولت و مخصوصاً شخص پادشاه را در آزمون قرار داد.

مصوبه این قانون محمد داؤد را با چهل سال در قدرت بودن و به قدرت و تک روی خو کردن و به آن دل باختن به حیث عضو خاندان شاهی از صحنه سیاسی کنار برد. داؤد خان که ابداً توقع چنین پیامدی را نداشت و تا دم مرگ خود را در مقام اول بودن و یکه تازی پیشوایی و رهبری می دید، این تحریم را بدون درک واقعیت و ایجابات زمانه و قبول این که دیگر او را بس است و دورانش به سر رسیده و به خاطر وطن و مصالح علیای آن زمینه خدمت نسل جوان و فرزندان دیگر افغان مساعد گردد و به عوض اختیار نمودن راه همکاری با پادشاهی که پسر کاکا و خسر بره اش بود و با داؤد خان هیچ گونه عداوت و رقابت نداشته بلکه او را دوست داشت، پادشاه توازن را در اختلافات نظر بین خاندان سلطنتی نگهداشته بود، و مشوره می داد و در موفقیت گنشایش این فصل نوین در حیات سیاسی و اجتماعی افغانستان همکاری می نمود ولی متأسفانه و از بخت بد مردم افغانستان که چنین فرزند صالح وطن قضاوت سالم و انتخاب راه معقول و خردمندانه منافع ملی را فدای غرور و خود خواهی خود نموده در تخریب و ناکامی این فرصت طلایی در صدد انتقام جویی، عقده کشایی و دوباره به قدرت رسیدن افتاد. غلبه این احساس و

تأثیرات ناگوار روانی آن در این مرحله نزد داؤد خان وطن دوستی، خدمت به وطن و مردم فدای هوس رانی به قدرت رسیدن گردیده و رنگ باخت و این آرزومندی علویت گرفت و همه تلاش ها و فعالیت های دوران انزوای داؤد خان در سقوط نظام و به قدرت رسیدن دوباره خود شان خلاصه می شد.

داؤد خان حسن شرق، مرد چندین چهره و مشکوک که در کج بودنش شکی نیست بعد از ختم دوره صدارت خود وی را باخود آورده و برایش دفتری در خانه شخصی خود ساخت. حسن شرق با مهارت خاص و زیرکی بر روان داؤد خان استیلا داشت خود را موسی و داؤد خان را در کتاب خود فرعون خواند، در برآورده ساختن خواسته های داؤد خان با وی همکاری نموده و غرض تأمین آن زمینه سازی نمود، حسن شرق زمینه ساز تماس های داؤد خان با اعضای حزب دموکراتیک خلق بوده و به دستور اجنبی طراح سقوط نظام توسط کودتا بود و تحقق این آرمان دسیسوی را در آشوب گری سراغ نموده تمام مظاهرات پرچم و خلق، برهم زدن نظم عامه و رکود در فعالیت انکشافی با سوء استفاده از موهبت آزادی در مرکز و ولایات که قطعاً از حمایت مردمی برخوردار نبود از خانه داؤد خان با همکاری حسن شرق تنظیم و مدیریت می شد.

به روایات ثقة اعضای حزب شبانه راپور فعالیت های تخریبی شان توسط کمیته های مخصوص به حسن شرق داده شده و به اطلاع داؤد خان رسانیده می شد. داؤد خان بدون در نظر داشت اهلیت، شخصیت و کفایت به جلب و جذب اشخاص فعالیت می کرد. داؤد خان با استفاده از نفوذ خانوادگی در وقت مشکلات قانونی اعضای حزب به نجات شان می شتافت و با اعضای فعال حزب پرچم حتی در منازل شان دیدن نموده و دیدار های مخفیانه رهبران مخصوصاً پرچم با داؤد خان صورت می گرفت.

داؤد خان در سوء استفاده از احساسات شاگردان مکاتب کشاندن شان در مظاهرات، اخلاص امور تدریسی، ایجاد نا امنی، برهم زدن نظم عامه و بسته شدن پوهنتون کابل نقش فعال داشت که هدف ناکام ساختن نظام نوپای دموکراسی در افغانستان بود.

اکثریت خبرگان سیاسی را باور به این است که انگیزه اصلی کودتا نشأت می کند از هراس عمیق شوروی بنا بر تدابیر وسیع البنیاد آخرین صدراعظم دهه دموکراسی شهید محمد موسی شفیق که وی برنامه هایی را روی دست گرفت تا از نفوذ همه جانبه شوروی بر افغانستان توسط اقدامات عملی و مؤثر کاسته و روابط را بصورت مسالمت آمیز با تفاهم و مذاکرات مستقیم در یک سطح متعادل همسایگی نگهداشته و به قرارداد های عنعنوی خرید سلاح به روی واقع بینی تجدید نظر نموده و مطابق نیازمندی های واقعی مملکت، تجاوز و یا دفاع، ارزیابی گردد. میتر تعیین کننده گاز افغانستان از ازبکستان به خاک افغانستان انتقال یافته قیمت گاز با معیار های بین المللی تعیین گردد. با اصلاحات بنیادی در محصولات افغانستان از لحاظ کمیت و کیفیت بازارهای نو دستیاب گردد و تجارت بارتر به تجارت آزاد تبدیل گردد. و مقامات شوروی باید میان حمایت از دولت قانونی افغانستان و روابط با چپی های خلق و پرچم یکی را انتخاب و تضمین نماید.

در بخش سیاسی موسی شفیق برای ستیز با دو جبهه، دین گرایان تند رو دست راستی و چپ گرایان تحت حمایت شوروی و رفع شکاکیت های ممالک اسلامی در قرار دادن افغانستان در صف پیروان نظام مارکسیزم لینینیزم شوروی، دین اسلام را با فراست سیاسی نصب العین (Platform) حکومت خود قرار داد.

داؤد خان در اواخر جمهوریت خود در تغییر سیاست رد پای محمد موسی شفیق را تعقیب نمود.

این تدابیر حکومت شفیق شوروی را دست و پاچه، هراسان و نگران ساخت و آن را ختم نفوذ همه جانبه خود در افغانستان پنداشته و تصمیم بر آن شد که طرح دیرینه خود را در مورد افغانستان تسریع بخشیده نظام شاهی افغانستان را از سر راه خود بردارند. چون امور افغانستان زیر ذره بین استخباراتی شوروی قرار داشت و توسط نماینده معتمد خود می دانستند که عاشق یخن کنده قدرت یعنی داؤد خان بهترین و مناسب ترین شخص برای حصول این منظور است ورنه سقوط نظام شاهی و بر سر

قدرت آوردن حزب «دموکراتیک» خلق که پرچمیان و خلقی ها، که به دستور شوروی با هم متحد شده بودند، توسط کودتای نظامی با شرایط عینی جامعه افغانستان امر محال و ناممکن بود.

در عین حال استخبارات شوروی به شهرت، اعتبار اجتماعی و ملی گرایی و استقلال فکری، غرور ملی و دستور ناپذیری داؤد خان آگاهی کامل داشته در همان برهه، وی را به حیث پل عبوری و وسیله رسیدن به هدف نهایی انتخاب بی نهایت چاره ساز دانستند. و توسط وی سقوط نظام سلطنت را مساعد گردانیدند.

داؤد خان با مداخله مستقیم و یا غیر مستقیم شوروی به مشوره و سفارش دوست معتمد خود، حسن شرق، در عملی ساختن کودتا با حزب دموکراتیک خلق ائتلاف نمود، این سازش و ائتلاف یک حقیقت مبرهن و انکار ناپذیر است. داؤد خان با این سازش قدرت را بین جمعیت منتخب خود و حزب دموکراتیک خلق بر اساس مفاهیمات و توافقات احتمالاً تحریری تقسیم نمود (ولی اسناد آن نا پدید است).

قلندران زیارت گاه استبداد و مریدان خانقای داؤد خان با استدلالات نامعقول و یا به روی ناپیدا بودن منطق آن را سازش "تاکتیکی" می گویند. این موقف گیری پوشاندن آفتاب حقیقت به دو انگشت با سفسطه گویی و یاهو سرایی است. روزی مرحوم سید وحیدالله معاون وزارت خارجه در دفتر کارش این گروه مؤتلف را برایم رفقای رهبر گفت. و شخص داؤد خان آنها را "رفقای خون گرم می گفت".

پرچمی ها گفتند که صاحب منصبان ما ولو که در شعبات کار می کردند نه پایگاه قطعات اردو را در شب کودتا مسلح ساخته شده در حال حاضر باش بودند در حالی که دیگران همه بی خبر بودند.

- چرا داؤد خان اعتماد به نفس و عزت نفس را از دست داد؟
- و چرا یک نظام بی نهایت مناسب احوال مملکت را که ۲۲۶ سال قدامت داشت و خود پرورده دامن آن بوده و همه عمر از امتیازات آن فیض برداشت توسط یک باند شناخته شده ای وطن فروش، نوکر و فرمانبردار اجنبی ویران سازد؟
- و به گروهی که در نفس های واپسین گفت "من به شما کمونست های خائن وطن فروش تسلیم نمی شوم" یعنی آن ها را می شناخت که خائن اند و وطن فروش اند و آگاهانه با آن ها ائتلاف کرده بود. باز هم که چرا چنین کرد حدس و گمان های ذیل در ذهن خطور می کند.

- 1 - اعتماد و اعتبار قوی که به حیث یک ولی نعمت، حامی و پرورده گر شان به آن ها داشت.
- 2 - تضمین شخص معتمد و بهترین دوست همراز، هم نیاز و هم پیمان که نزد داؤد خان مقام خاص داشته و این رابطه عشق حضرت مولانا و شمس تبریز را به یاد می آورد، یعنی موسی ثانی حسن شرق.
- 3 - یکی از شرایط شوروی برای حمایت از کودتا در صورت بروز خطر.
- 4 - جین طبیعی در دوران کهن سالی.

بعضی ها می گویند به هر حال سازش با کمونست ها مشتمل بر پرچم و خلق، تقسیم قدرت با آن ها و نقش براننده شان در کودتا یک واقعیت تاریخی افغانستان است و هر گونه تلاش برای کتمان آن خاک یاشیدن به چشم مردم سیاه را سفید گفتن و صرف قانع ساختن و راضی ساختن خود است.

رهبری حزب با آگاهی از ذهنیت عامه علیه شان به اعضای خود توصیه کرده بود که در هیچ محفل و مجلسی از سهم داشتن این حزب در کودتا حرفی به زبان نیاورده در مباحث آن را دروغ و افتراه بگویند و در بعضی مقامات دولتی که به حساب تقسیمات به ایشان رسیده بود چهره های ناشناخته را گماشته ولی اجراءات را یک حزبی قوی در پس پرده در عمل انجام می داد.

داود خان را رهبر کودتا خوانده ولی از وی شکوه داشتند که چرا کلمه محمدی و دین اسلام را در بیانیه خطاب ب مردم اضافه کرد. حزب دموکراتیک خلق بر بنیاد یک طرح دستوری، سنجیده شده و منظم فعالیت های خود را عیار و مطابق یک آینده نگری مشخص از این فرصت کمال استفاده را نموده هم تعداد اعضای حزب خود افزودند و هم قدرت و استیلای خود را بر کلیه شئون زندگی افغانستان تحکیم و گسترش بخشیدند. در ساحة ملکی و ادارات وزراء، معین ها، رؤساء و پایانتر از آنها را اندیشه های ملی گرایی و وطن پرستی داشتند و یا در غرب تحصیل کرده بودند از وظایف شان معزول کردند بدون در نظر داشت درجه تحصیل، تجارب، اهلیت و کفایت شان.

در اردو صاحب منصبان محرب، کاردان و تحصیل کرده را به جرم همکاری با نظام سلطنتی به تقاعد سوق داده و برای متباقی چه در کودتا سهم داشتند یا نی غرض جلب و جذب و وفاداری شان به حزب دو رتبه ترفیع داده و معاشات شان را صد فیصد بلند برده مقامات ارشد را به صاحب منصبان پائین رتبه حزبی اعطاء نموده و بلند رتبه ها باید از ایشان اطاعت می کردند. در قول اردو هایی که قوماندانی در دست اشخاص وطن پرست و وفادار به داود خان بود در مقامات پائین تر اعضای حزب را مقرر کردند. و یگانه دوست وفادار و معتمد داود خان را مرحوم جنرال عبدالکریم مستغنی را با توطئه ای برکنار ساختند و به خارج اعزام کردند. در وزارت هایی از قبیل معارف، زراعت، صحیه و داخله که با مردم سرو کار داشت نفوذ حزب بطور قابل ملاحظه ای گسترش یافت. مترادف با این بهره گیری ها صلاحیت های داود خان محدود می گردید و او را متدرجاً به یک زمام دار نمایشی "سمبولیک" می کشانند. دوستان داود خان که در رأس بعضی وزارت خانه ها قرار داشتند از این اوضاع ناراض بوده و خطر را در آینده درک می کردند توقع اقدامات جدی را داشتند و از داود خان عجز دیدند و حتی می خواستند استعفی نمایند که با پا در میانی محمد نعیم خان چنین نکردند.

حزبی ها برچیدن توطئه برای از بین بردن رقبای پیشین سیاسی خود توطئه چیده مرحوم محمد هاشم میونوال و عده دیگر بی گناهان را محبوس و میونوال را زیر شکنجه به شهادت رسانده و چندی را اعدام و دیگران را محبوس ساختند.

داود خان که در بیانیه خطاب به مردم که نوشته خودش نبود دموکراسی نظام شاهی را قلابی خوانده و از دموکراسی واقعی و تمثیل اراده مردم و حاکمیت ملی وعده سپردند، گفت که: برخلاف نظام شاهی جمهوریت به آرای عامه تشکیل می گردد، ولی با این کودتا آن چه برای مردم در نظام شاهی میسر شده و امید بهبود و اصلاحات قوت گرفته بود از مردم غصب کرد و عوض دموکراسی واقعی یک نظام استبدادی، مطلق العنانی، استخباراتی و پولیسی را روی کار آورده بین مردم ارعاب و هراس آفرید، از آزادی مطبوعات و عقاید و حق تظاهرات خبر نبوده و یک بار دیگر خوف و ترس بر زندگی مردم مستولی شد. داود خان با بیانیه خطاب به مردم به مردم دروغ گفت و همه وعده ها را زیر پا نهاد و بهتر بود می گفت مرا آرزوی رسیدن به قدرت بود و به آن با مدد مشت خائن و وطن فروش رسیدم.

داود خان زمینه ساز به قدرت رسیدن حزبی شد که به اعضای کم تر از سه هزار نفر تا ابد در شرائط وطنی چون افغانستان به قدرت حکمروایی نمی رسیدند که بعداً ثابت شد که حتی شوروی با اردوی سرخ و اسلحه مدھش هوایی و وسائط ثقیله زمین لیرزان زمینی با کشتن دو ملیون انسان این مملکت و ویرانی سرتاسری حاکمیت این حزب را بر ملت افغانستان تحمیل نتوانست و خود با شکست مواجه شده مکتب و فلسفه و امیر اتوری اش متلاشی و سرنگون شد. جمهوریت داود خان پرورشگاه برجم و خلق بود و و با ائتلاف بی نهایت خود خواهانه و جا طلبانه خود این حزب را به موقف غیر قابل تصور قوت بخشید و با کودتای هفت ثور درب جهنم را به روی ملت افغانستان بکشود.

در دوران جمهوریت شمول متخصصین و مشاورین شوروی که بیشتر جاسوسان "کی. جی. بی." و "جی. آر. یو." بودند در همه ساحات اجتماعی، اقتصادی و مخصوصاً نظامی افغانستان بیبمانه وسیع گسترش یافت که در همه امور نظارت و مدیریت داشتند.

داستان سفر داؤد خان باماسکو و پرخاش او با "لیونید برژنف" تکرار بیهوده است که شاید مؤرخین آنرا یک عمل ملی گرایانه و قهرمانانه بنویسند و خبرگان سیاسی آنرا یک عکس العمل احساساتی و اتخاذ یک موقف نا معقول و نا بخردانه سیاسی بشمارند. لویه جرگه ماه حوت سال ۱۳۵۵ هجری شمسی یک صحنه تمثیل مضحک و مفتضح بوده و یک جرگه قلابی و عوام فریبانه با وکلای انتصابی نه انتخابی به گرداندگی حیدر رسولی برای تصویب نظام ریاستی یک حزبی "حزب انقلاب ملی" و اعطای صلاحیت های بی حد و حصر به شخص رئیس جمهور دائر گردیده و داؤد خان توسط صحنه سازی با اکثریت آراء به حیث رئیس جمهور انتخاب گردید. مردم توقع تقرر چهره های جدید را با معیار شایسته سالاری داشتند ولی باز هم همان قماش بی کفایت و نا اهل و سست عنصر به مقامات بلند تر گماشته شدند.

تصفیه داخلی و برکنار ساختن اعضای حزب از مقامات دولتی و ستیز با یک جریان قوی، منسجم با نفوذ سرتاسری و برخوردار بودن از حمایت کامل و قوی شوروی از یک قاعده بی نهایت ضعیف و اشخاص مصلحت گراء با عدم اعتماد به نفس، سست عنصر به راه افتاد که عواقب وخیم تر بار آورده و متدرجاً قبر این جمهوریت کنده می شد.

تغییر در سیاست خارجی و تحکیم مناسبات با همسایگان و ایجاد روابط با ممالک خلیج خشم و غضب بیشتر شوروی را برانگیخت. در متن تذکر دادم که نزد شوروی این جمهوریت و شخص داؤد خان یک دور انتقالی و پل عبوری بود و شوروی ختم آن را قبلاً طراحی کرده بود ولی تحولات بعدی تطبیق این طرح را سرعت بخشید.

واقعه قتل میر اکبر خیبر و محبوس ساختن سران حزب پرجم و خلق و کودتای هفت ثور داستان های تکراری است که با فاجعه شهادت داؤد خان و اعضای بی گناه خانواده معصوم او منجر شد. داؤد خان نه تنها خود و خانواده خود را قربان کرد بلکه گلوی ملت افغانستان را با این سازش و ائتلاف نامردانه و خلاف منافع ملی خود در دم تیغ حزب وطن فروش، خانن و نوکر شوروی قرار داد. و نزد تاریخ افغانستان در برابر تمام جنایاتی که این حزب و شوروی زمان در حق این ملت نموده داؤد خان مسؤول است و او درب کشای جهنم به روی افغانستان بوده که تا امروز در آتش آن می سوزند و راه نجات نمی یابند.

مرا در جوانی و شور و غلبه احساسات در مورد نظام بر سر اقتدار در سر سودای دگر بود ولی با بلوغ فکر و مطالعه عمیق و واقع بینانه ساختار اجتماعی که این وطن خانه بسی اقوام و گلستان گل های رنگارنگ است هر یک با رنگ های متفاوت، با طراوت، رایحه خاص خود، و این خرد، فراست و تدبیر باغبان صاحب اندیشه بود که از هر گُرد گلی بوستان وحدت سازد و همه را در کنار هم به نام ملت واحد قرار دهد که نظام شاهی این آرمان تحقق بخشید و پادشاه را قانون سمبول وحدت ملی خواند. بعضی را با سطح پائین رشد فهم سیاسی چنین پندار است که تائید نظام شاهی گناه است و خلاف منافع ملی. من به صراحت و جرأت می گویم که برای کشوری با ساختار اجتماعی افغانستان نظام شاهی مناسب ترین و بهترین نظام بود و در چوکات این نظام با زعامت ملی، عادل، وطن پرست و دانا و آگاه امکانات هر گونه تحول اقتصادی و اجتماعی میسر بوده، یک نظام شاهی بر بنیاد یک قانون اساسی مترقی و تفکیک قوای ثلاثه و تعیین مقام و صلاحیت های پادشاه بهترین ممثل دموکراسی به مقایسه جمهوریت های قلابی، آلوده به فساد و انتخابات تقلبی می باشد. حمایت از نظام شاهی در هنگام بلوغ فکری و شناخت عمیق جامعه با تماس های مستقیم با طبقات زارع، مالدار، ملاک، تجار و اهل کسبه در ذهنم به حیث یک نظام معقول و قابل قبول عامه پرورش یافت که ضرورت به توجیه و تعریف نداشته گزارشات، رویداد ها و وقایع چهل و شش سال گذشته افغانستان این حقیقت را ثابت ساخت. و اما باید متذکر شد که برگشت به آن نظام فعلاً ناممکن و یک تخیل است و نظام فعلی نیازمند یک زعامت ملی برخاسته از بطن جامعه با شهامت تطبیق قانون و ترمیمات اساسی و کُپی کشی های زیاد است.

تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند.

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ گشودن درب جهنم بروی وطن بود  
a\_abasi\_coupdetat\_۲۶saratan\_jahanam\_afgh.pdf